

از خاطرات سردار ظفر بختیاری

## کودتای ۱۲۹۹

در سال ۱۲۹۹ شمسی مطابق با ۱۳۳۹ قمری سیم برج حوت واقعه‌ای روی داد که از نوشتن آن ناگزیرم :

پس از آنکه دولت از باز گرفتن گیلان از تصرف میرزا کوچک که بمعاونت روسها مسخر کرده بود ناامید شد یکدسته قزاق ایرانی بریاست سرتیپ رضاخان ( اعلیحضرت پهلوی ) آمدند طهران احمدشاه هم از این کار باخبر بود من خودم از احمدشاه شنیدم که گفت من خبر از این کودتا داشتم ولی نه به این قسم که رفتار کردند .

قزاقها دوهزار نفر بیش نبودند نخست بهیدضیاءالدین مدیر دو روزنامه شرق و برق پسر سیدعلی آقای یزدی رفت قزوین قرار این کار را با سرتیپ رضاخان داد شبانه قزاقها وارد طهران شدند فردای آن شب سیدضیاءالدین رئیس الوزراء شد و رضا خان سردار سپه و رئیس کل قوا شد طهران را بی زرد و خورد گرفتند در نظمیہ آژانها خواستند دست و پائی بکنند دوسه نفر کشته و زخم‌دار شدند در همان شب تمام دروازه های شهر را گرفتند و نمیگذاشتند هیچ کس از شهر بیرون رود تلگراف و تلفون توقیف شد تا چند روز خبری از طهران بایالات و ولایات نمی رفت در همه گذر ها توپ گذارده بودند بامداد همان روز پیش از برآمدن آفتاب سپهدار رئیس الوزرا خود را

سفارت انگلیس رسانید و دانست او را فریب داده اند از کرده پشیمان بود پشیمانی هم سودی نداشت .

قزاق درب سفارتخانه ها گذاردند که کسی برای تحصن نرود و اغلب اعیان و اشراف و چند نفر از بازاریها را گرفتند شایسته این کار کسی بغیر از سرتیپ رضاخان نبود چون او بطهران آمد اوضاع دیگرگون شد و زمام مهمان ملک و ملت بدست با کفایت مردی لایق و قابل افتاد و از لیاقت و کفایتی که داشت مالک تاج و تخت ایران شد.

اشخاصی که در کودتا گرفتار شدند از اعیان و اشراف و شاهزادگان و غیره بسیار بودند چند نفری که اسامی آنها مراد خاطر بود ثبت افتاد :

شاهزاده عین الدوله	شاهزاده فرمان فرما	شاهزاده نصرت الدوله
شاهزاده عباس میرزا	سعد الدوله	محمد ولیخان سپهدار اعظم
ابوالفتح خان سردار اعظم	سردار معظم تیمورتاش	قوام الدوله صدری
حاج محمد تقی بنکدار	امیر نظام همدانی	امیر اسعد پسر ولیخان
سید حسن مدرس	آقا شیخ حسین یزدی	حشمت الدوله طباطبائی

این ها که اسامیشان نوشته شد در خاطر مانده بودند و گرنه گرفتاران چندین برابر اینها بودند .

قوام السلطنه را که والی خراسان بود کلنل محمد تقیخان گرفته فرستاد طهران. صادم الدوله را هم که حاکم کرمانشاه بود گرفته آوردند عراق که دستگاه سید ضیاء الدین بهم خورد سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی را قزوین فرستادند مابقی گرفتاران در نظمیة در شمیران حبس بودند تا مدت سه ماه پس از سه ماه سید ضیاء الدین معزول شده تبعید شد بفرنگستان از خوانین بختیاری مصمصام السلطنه و من و امیر جنگ در طهران بودیم سردار جنگ و سردار اشجع آمده بودند تا نزدیک اصفهان آنجا از اوضاع طهران خبردار شده برگشتند به بختیاری رفتند سردار محتشم با اینکه میدانست سید ضیاء الدین با او دشمن است از اصفهان بیرون رفت و دامن حکومت اصفهان را از دست رها نکرد از حال ما هم بی خبر بود نمیدانست که ما او هم گرفته اند یا آزادیم از سید ضیاء الدین اجازه گرفته به

اصفهان و بختیاری تلگراف کردیم که ما آزادیم .

سیدضیاءالدین بامن همراهی داشت وعده حکومت اصفهان را به من داد که سردار محتشم رامزول کرده مرا منصوب کند چون من در آنوقت با سردار محتشم اتحاد داشتم قبول نکردم .

سفیر انگلیس کس فرستاد که خوانین بختیاری در یکجا حاضر شوند که با آنها کار داریم من و امیر جنگ بخانه (مصمصام السلطنه) رفتیم مترجم سفیر انگلیس آمده بما اظهار داشت از قول سفیر که اولاً بنویسید باصفهان که کسان شما در آنحدود حرکت خلاف انتظاری نکنند دوم اینکه این کار بشما زیان ندارد و آسوده آید سوم اینکه ما انگلیسها شما بختیارها را همه وقت لازم داریم و این راهم بدانید که ما انگلیسها از این کودتا خبر نداریم .

چهارروز پس از آن باران بسیاری باریدن گرفت پلهای بین اصفهان - طهران را خراب کرد من چند نفر ملازم شناگر داشتم فرستادم زیر پل شور معروف به پل شاه عباس سینی بستند و مردم را با سینی از آب میگذرانیدند . (سینی کلک کوچکی است که بختیارها از مشك و چوب درست کرده مردم را از آب میگذرانند) سالار ظفر پسر مرا فرستادم اصفهان لاستیکهای اتومبیل را باد کرده از آب گذر کرد تازه روز کسی نمیتوانست از آب رودخانه شور عبور کند .

آقا سیدضیاءالدین چندین کورت بمن حکومت اصفهان را تکلیف کرد و من قبول نکردم بشکارگاه جاجرود نزد آقای مستوفی الممالک رفتم ده روز درشکارگاه بودم پس از ده روز بشهر برگشتم در این وقت سید ضیاءالدین جهانشاه خان افشار را میخواست دستگیر کند من هم از او توسط میگردم و نمی پذیرفت جهانشاه خان هم در همان وقت می آمد بطهران چند نفر قزاق فرستادند سر راه براو گرفتند و با او جنگ کردند ملازمین جهانشاه خان تسلیم شدند امیر افشار هم دستگیر شد چهل هزار تومان هم همراه داشت غارت کردند جهانشاه خان هم محبوس شد من هم آنسی آسوده نبودم و برای استخلاص او کوشش میگردم .

علی اصغر خان سردار فاتح پسر امیر افشار بمنزل من پناهنده شد آقا سید-

ضیاءالدین کس فرستاد او را دست بسته از من خواست من جواب دادم بهترین است من و او هر دو را ببرند حبس کنند و گرنه من تازنده باشم نمیگذارم او را باین ذلت از منزل من ببرند .

پس از کش مکش بی اندازه من برسید ضیاء فایق آمدم او را آزادانه در منزل خود نگاهداشتم پدرش امیرافشار بامن دوست صمیمی بود مردی لایق و کار آمد بود ولی علی اصغر خان در حقیقت قابل تعقیب و گرفتاری نبود هیچ لیاقت و قابلیت نداشت .

سردار فاتح ماهماز اصفهان آمد طهران برای کار سردار محترم ولی سید ضیاء دیگر کاری از دستش بر نمی آمد رضاخان سردار سپه بواسطه استعداد ذاتی و لیاقت فطری و وزیر جنگ و رئیس کل قوا شد سید ضیاء الدین معزول و مغضوب شد و بیست و پنج هزار تومان خرج راه با و داده از راه بغداد فرستادندش اروپا . گرفتاران تمام از بندرها شدند میرزا احمدخان قوام السلطنه رئیس الوزراء شد دیگر هر چه میکرد سردار سپه میکرد .

سردار سپه نخست بفکر نظام افتاد و چنان نظام را در اندک مدتی مرتب و منظم کرد که کسی رایاری دم زدن نبود هر چه میل داشت انجام می داد ولی بمعقولیت و آرامی و خوبی انجام میداد که کسی را جای ایراد باقی نماند احمد شاه هم از او شنوائی داشت مجلس شوری هم بازشد .

مؤتمن الملک رئیس مجلس شد شاه سوار شد برود مجلس تا آنجا سوگند یاد کند که با مشروطیت موافق است در آن روز سردار سپه در دست راست شاه سوار بود من در دست چپ شاه سوار بودم تا در مجلس شاه رفت قسم خورده بیرون آمده سوار شد ماهم بهمان دستور در دو طرف شاه سوار بودیم . تمام اعیان درباری با کالسکه دنبال شاه می آمدند تا در ب عمارت گلستان پیاده شده وارد عمارت شدیم و رفتیم بالا تا شاه رفت در اطاق جلوشاه بودیم تا آنوقت هنوز بختیارها اعتبار داشتند اگر چه امروز هم اعتبار دارند .

اعلی حضرت پهلوی مخصوصاً بما اظهار مرحمت میفرمایند سردار اسعد وزیر جنگ شب و روز در خدمت شاه است اینقدر هست که میل بقدرت

بختیاری ندارد .

باری من دیدم اگر در طهران بنشینم دست روی دست بگذارم فایده ندارد مضم شدم بروم بختیاری با امیر جنگ مشورت کردم او هم قبول کرد در این وقت سالار مسعود پسر بزرگم در میزدج بود با حکومت بختیاری طرف شد بستگان من جمع شدند و کاغذ نوشتند که خود را هر چه زودتر به بختیاری برسانید که کار از دست رفته و دست از کارمانده حاج آقا عبدالکریم احمد خسروی بقول مرتضی قلیخان از حکومت دل تنگ و بقول خودش برای عزت نفس داوطلب این کار شد آمد میزدج ایستادگی کرد تمام بستگان من از بختیاروند و بابادی - وزاسوند و غیره حاضر شدند من و امیر جنگ رفتم اصفهان دارالحکومه پیاده شدیم سردار محتشم باطناً با من همراه بود ولی ملاحظه میکرد سردار فاتح برسالت نزد حکام رفت در چقاخورد پس از مذاکرات نتیجه نگرفته مراجعت کرد من و امیر جنگ و سردار فاتح رفتم بختیاری من رفتم میزدج امیر جنگ و سردار فاتح رفتند چقاخورد دشمنی صارم الملك پسر خودم از خوانین حکمران بیشتر بود سالار اعظم هم ترسید مبادا جنگ واقع شود رفت بر بروسراملاک خود من در طهران که بودم هر چه فریاد زد من شاه و قوام السلطنه گوش بفریادم ندادند چون آمدم در بختیاری هر چه بتحریرک مصمص السلطنه تلگراف کردند جواب ندادند رئیس الوزراء نوشت شما باید کرمان بروید در جواب نوشتم اینچادرخانه خود آسوده نشستن بهتر از در دسر حکمرانی است ولی آسوده نبودم سردار فاتح و امیر جنگ با ایلخانی و ایلبکی گفتگوهای سخت کرده جوابهای سخت شنیدند آخر الامر کار بقشون کشی انجامید بستگان من تمام آماده شدند مگر کمی از زراسوندها که شیوه دیرینه آنها اینست که بیرق هر کس در چقاخورد بلند شد دور بیرق او جمع میشوند خواه دوست باشد خواه دشمن خواه بیگانه باشد خواه خویش این دسته از زراسوندها را پای بیرقی میگویند .

در آن وقت من از اسب و تفنگ و جنس هر چه داشتم بیبختیارها دادم و برای زرد خورد سخت آماده شدم ایلخانی و ایلبکی مایل بجنگ نبودند و از در صلح درآمدند امیر مفخم ایلخان سوار شده رفت جوتقان نزد امیر

جنگ و از آنجا آمدند ده چشمه بخانه من پس از دو سه روز من هم رفتم چناخور ولی آنجا خواهشی نکرده در خصوص حکومت سخنی نگفتم چون میدانستم دیگر بی من نمیتوانند کار بکنند امیر مفتخ و سردار جنگ و امیر مجاهد و مرتضی قلیخان بودند قرار دادیم برویم اصفهان آنجا قراری در کار همدیگر بدهیم رفتن اصفهان هم بتحریر و تفتین امیر مجاهد بود و گرنه اصفهان رفتن ضرورتی نداشت باری رفتیم سوی اصفهان درین هنگام میان سردار محتشم و سردار جنگ از سخن چینی و فتنه گری امیر مجاهد کار بمخالفت انجامید من تا توانستم جد و جهد در اصلاح ذات‌البین کردم آخر قرار بر این شد امیر مفتخ ایلخانی باشد من هم ایلبکی باشم ولی انصاف هم میدهم که زیر بار ایلخانی گری امیر مفتخ رفتن سست عنصری است برای اینکه ظالمترین مردم دنیاست با آن نمازها و آن عبادتها و اوراد و اذکار هیچ از آدمکشی پرهیز ندارد چند دست از بختیارها برید که در میان ما خوانین ابدأ رسم و عادت نبود.

وقتی یاد دارم در کمره یکنفر مقصرا بدست یکی از کدخدا زادگان بختیاری که پیش او بود سپرد آن مقصر گریخت چون شنید خودش استاد امر کرد دماغ آن جوان کدخدا زاده را بریدند آن جوان بدیخت سهراب نام آمد تهران هر چه معالجه کرد خوب نشد آخر پس از دو سال از غصه جان سپرد هیچ پیداد گری چنین پیدادی در حق چنان بیگناهی روا ندارد عجبا ظاهر حال بحلیه صلاح آراسته و باطن بفساد پیراسته الحق مفاد این شعر در حق این گونه مردم که گر گانند در کسوت میشان صادق است:

از برون طعنه زند بر با یزید  
وز درونش شرم میدارد یزید

### پست ایران

نشریه مفید و آبرومند پست ایران هفت سال خدمات مطبوعاتی خود را پشت سر نهاد و وارد هشتمین سال خدمت فرهنگی خود گردید .  
مجله پست ایران بقولی آموزنده ترین نشریه زبان فارسی است که بوسیله بانوئی از بانوان فاضله مملکت اداره میشود .  
ما توفیق خدمت برای خانم سپهر خادم و سایر کارکنان مجله پست ایران آرزو می کنیم .